

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

شرط پنجم از شرایط کسی که باید متصدی امر ولایت عامه باشد؛ فقاہت است. مراد از فقاہت هم قدرت استنباط احکام شرعی از ادله تفضیلی در همه امور مورد نیاز خود و مردم است. مراد از احکام شرعی هم اعم از احکام فقه فردی (فقه خرد) و احکام فقه اجتماعی (فقه کلان) است. طبق این شرط فقهی که می‌خواهد متصدی امور جامعه باشد و نظم جامعه را براساس دین خدا و بر اساس شرع الهی برقرار کند باید با فقه نظم جامعه آشنا باشد تا بداند چگونه این نظم باید نظم مطابق با شرع خدا باشد. این یعنی فقه کلان و فقه نظام، یا فقه رفتار جمعی. همچنین این فقیه باید در فقه رفتار فردی هم مجتهد باشد به دلیل اینکه باید بتواند تکلیف خود را از مسائل شرعی استنباط کند و نیازی به دیگری نداشته باشد. او نباید در استنباط نیاز به دیگری داشته باشد، چه در احکام شرعی خرد که تکلیف خود او در همین احکام شرعی خرد معین می‌شود و چه در احکام شرعی کلان باید مجتهد باشد.

ما در مباحث العلم الاجتماع اسلامی و در همین فقه سیاسی به مناسبت‌هایی بر این مطلب تأکید کرده‌ایم که وقتی انسان‌ها در یک جمعی به هم پیوندند این جمع وقتی جامعه می‌شود که حاکمیت واحدی بر این جامعه حکمرانی کند. حاکمیت واحد یعنی اراده فرد در رفتارهای که به دیگری ارتباط دارد و در روابط اجتماعی، اراده حاکم باشد؛ حاکم می‌گوید نباید چنین بخورید، نباید چنین رفتاری کنید، نباید معافله شما چنین باشد، نباید رفتار شما با دیگری به این شکل باشد، قوانین راهنمایی و رانندگی را تعیین می‌کند، قوانین تصرف در امور را معین می‌کند. آن وقت در این جامعه همه از این قوانین پیروی می‌کند به این معنا که اراده‌های واحدی بر این جامعه حاکم شده است. رفتارهای اجتماعی یعنی رفتارهایی که به شکلی با دیگران ارتباط پیدا می‌کند، در این رفتارها که با دیگران ارتباط پیدا می‌کند اراده واحدی حاکم شده است. به این جامعه واحد می‌گویند یعنی یک شخصیت واحدی در این جامعه شکل می‌گیرد.

ملاک وحدت شخصیت وحدت اراده است؛ یعنی اگر اراده واحد شد شخصیت واحد هم شکل خواهد گرفت. مادامی که جامعه تابع اراده حاکم است یک اراده واحد بر جامعه حاکم خواهد بود. اگر اراده واحد حاکم نباشد هرج و مرج و تضاد در آن جامعه پیش خواهد آمد و دیگر جامعه از یک جامعه بودن بیرون خواهد آمد و این است آن نکته که قرآن کریم شدیداً به آن اصرار شده است؛ «وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ \* مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ» و یا «إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است: تو که فرمانروای از سوی ما هستی بدان که این کسانی که پراکنده می‌شوند هیچ ارتباطی با تو ندارند. ما در محل خود بیان کرده‌ایم که فرمانروای هستی جهان آفرینش از سوی خداوند متعال و آن کسی که خلافت اصلی عامه متعلق به اوست وجود مقدس نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است و همه انبیای پیشین خلفای ایشان هستند منتها خلفای تمهیدی و اهل بیت خلفای امتدادی او هستند.

ما این بحث را هم بیان کرده و تأکید هم کرده‌ایم که اساس تدین اقرار به حاکمیت خداست و نه صرفاً اقرار به خالقیت. اقرار به خالقیت تدین نیست بلکه تدین به دین خدا یعنی اقرار به حاکمیت خدا، اقرار به فرمانروایی خدا. این اقرار به فرمانروایی خدا یعنی اراده‌ای که بر جمع حاکم است اراده الهی است که از طریق اراده ولی او که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و اولای افری که از سوی ایشان انتخاب شده‌اند ایجاد می‌شود. این حاکم واحد جامعه را یکی خواهد کرد. حال تکالیفی که در این جامعه فعین می‌شود فقه اجتماعی نام دارد.

این قانون هم متعلق به هر جامعه‌ای است منتها جامعه دینی جامعه‌ای است که به فرمان خدا عمل می‌کند. پس هر جامعه‌ای که بخواهد شکل بگیرد باید حاکمیتی داشته باشد که مردم در رفتار ارادی خود از آن حاکم تبعیت کنند. این قانون، قانون اجتماعی است و فرقی ندارد که آن حاکم الهی باشد یا غیر الهی باشد. فرق بین جامعه دینی با جامعه غیر دینی این است که می‌گویند در جامعه دینی فقط باید اراده خدا حاکم است؛ «لَهُ الْمُلْكُ»، «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ». والا در جامعه غیر دینی هم به همین شکل است و در آن جامعه هم حاکمیت باید واحد باشد تا جامعه واحد باشد. لذا هر کسی که به حاکمیت غیر خدا معتقد شد در حقیقت مشرک است همان‌طور که در قرآن کریم هم به آن تأکید شده است به دلیل اینکه غیر

خدا را در حاکمیت شریک دانسته و در کنار خدا یک حاکمیت دیگری را معتقد شده است که غیر خداست. شرکی که هم در قرآن کریم آمده است غالباً نظر به این نوع دارد و در حقیقت شرکی که در قرآن کریم آمده است فرع بر این شرک در طاعت است.

در هر صورت فقهی که می‌خواهد امر ولایت جافعه را بر عهده بگیرد باید فقهی باشد که در فقه فردی و همچنین فقه اجتماعی تسلط داشته باشد؛ هم قدرت استنباط فقه نظام و هم قدرت استنباط فقه مربوط به فرد را داشته باشد.

لذا در اینجا چند بحث خواهیم داشت؛ بحث اول در اثبات اصل شرط فقاقت است؛ آن هم فقاقت مطلق، معنی فقاقت مطلق این است که در استنباط هیچ حکمی نیاز به تقلید و نیاز به فقیه دیگر نداشته باشد. فقیه و مجتهد مطلق به این معنا است. بحث دوم اینکه اگر فقیه چنین بود فقاقت او باید مطلق باشد یعنی در همه احکام شرعی چه احکام مربوط به فرد و چه فقه کلان باید فقیه باشد؛ اطلاق در فقاقت و اجتهاد شرط است. بحث سوم هم این است که آیا اعلامیت برای او شرط است یا خیر؟ حال فقیه جافع الشرایط به این معنا که هم قدرت استنباط همه احکام و هم شرایط دیگر را دارد اما مثلاً اگر چند فقیه وجود دارد که همه جافع الشرایط هستند، آیا افقهیت شرط برای تصدی ولایت هست یا خیر؟ پس سه بحث است؛ بحث اول مربوط به اصل اشتراط فقاقت، بحث دوم مربوط به اشتراط اطلاق در فقاقت و بحث سوم شرط اعلامیت در فقاقت است که باید ادله این سه شرط را بررسی کرد.

اما ادله اصل فقاقت؛ همان بحث اول که اعتبار اصل فقاقت است در ولی امری که می‌خواهد فتصدی امور جافعه شود هم جاری است. در اشتراط اصل فقاقت هم می‌توان به دلیل عقلی تمسک کرد و هم به ادله شرعی که فراوان است. در ادله شرعی هم ادله قرآنی وجود دارد و هم ادله روایی، لذا سه نوع از ادله را بررسی می‌کنیم.

نوع اول ادله عقلی است، دلیل عقل است منتها در دلیل عقل سه وجه از استدلال در این مسئله داریم؛ وجه اول استدلال عقلی مبتنی بر اصل وجوب اجتناب ضرر است ولو ضرر احتمالی باشد. عقل حکم می‌کند که انسان باید از ضرر اجتناب کند. -فرض بر این است که تخلف از احکام شرعی موجب ضرر است و فرض دیگر این است که حاکم وقتی فرمان می‌دهد و اراده می‌کند اراده جافعه هم باید تابع اراده او باشد-. اگر جاهل

متصدی امر و لیت باشد خواه و ناخواه احکام و فرمان او منطبق بر احکام شرع نخواهد بود. در نتیجه احتمال وقوع ضرر وجود دارد، آن هم از باب اینکه آن ضرر، ضرری است که بر همه جافعه وارد می‌شود و سرنوشت اراده او با جافعه گره می‌خورد. پس وقتی فقیه نباشد ولو عادل هم باشد احتمال ضرر و تخلف از احکام شرعی پیش خواهد آمد.

البته این موضوع را در آینده بحث خواهیم کرد که اگر فقهی باشد اما سایر شرایط را ندارد مثلاً کفایت ندارد از آن سو کسی است که کفایت و عدالت دارد اما فقاقت ندارد، باید کدام را به عنوان حاکم پذیرفت؟ در این بحث تراضی شروط پیش خواهد آمد؛ یعنی اگر امر بین این بود که ما شرط فقاقت را رعایت کنیم یا شرط کفایت، یعنی یک فقیه غیر کفو و یک غیر فقیه کفو داریم حال کدام اولی است. اما در حال حاضر بحث بر سر این است که سایر شرایط است اما شرط فقاقت و عدم فقاقت اهمیت دارد. لذا کسی که فقاقت و همه آن شروط را دارد اولی است از کسی که فقاقت را ندارد زیرا احتمال وقوع ضرر از کسی که فقاقت ندارد اقوی است از کسی که خود فقاقت دارد. اگر امر دایر باشد بین یک احتمال اقوی از ضرر و یک احتمال کمتر از ضرر پس باید آن احتمالی که اضعف است را انتخاب کرد. این دلیل اول است که مبتنی بر این دلیل -که اساس آن بر قاعده عقلی وجوب اجتناب ضرر ولو احتمال است- کسی که متدین است ضرر را در اجتناب از احکام شرعی می‌داند که [اگر جاهل متصدی امر ولایت شود دچار آن خواهد شد].

وجه عقلی دوم مبتنی بر قاعده قبح ترجیح مرجوح بر راجح است؛ عقل حکم می‌کند به قبح اینکه مرجوح را بر راجح انتخاب کنید. یک چیزی بدتر از دیگری است حال اگر بخواهید بدتر را انتخاب کنید این کار بر خلاف حکم عقل است. حال اگر امر دایر بر فقیه با غیر فقیه شد -هر دو هم واج شرایط هستند اما یکی فقیه و دیگری غیر فقیه است- در این صورت مشخص است که فقیه ارجح از غیر فقیه است. آن کس که بتواند احکام شرعی را از راه استنباط بفهمد به دلایل مختلف ارجح است از آن کسی که این قدرت را ندارد.

ترجیح جاهل بر عالم در احکام شرعی ترجیح مرجوح بر راجح است که هم صغری بین است و هم کبری.

وجه سوم مبتنی بر قاعده عقلی وجوب مقدمه واجب است؛ اجرای احکام شرعی، برقراری نظم در جافعه بر وفق احکام شرعی واجب است و وجوب آن مسلم است «وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ» باید حدود الهی را در جافعه رعایت کرد. حدود هم یعنی همه احکام الزامی الهی. مقدمه این کار هم به این شکل است که آن کسی که می‌خواهد فتصدی اجرا شود باید فقیه باشد تا به این نظم و حدود الهی آشنا باشد؛ کسی که آشنای با این حدود الهی نیست نمی‌تواند فتولی اجرای این حدود باشد.

و صلی الله علی محمد و آل محمد